

خردسالان

دوست

سال پنجم

شماره ۲۵۴، پنجشنبه

۱۲ مهرماه ۱۳۸۶

۳۰۰ تومان



دوست

خردسالان

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام خداوند بخشنده‌ی مهربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

- | | | | |
|----|--|----|---|
| ۱۳ |  | ۳ | با من بیا ...  |
| ۱۸ |  | ۴ | قایم باشک  |
| ۲۰ |  | ۷ | نقاشی  |
| ۲۲ |  | ۸ | فرشته‌ها  |
| ۲۴ |  | ۱۰ | دوست تازه  |
| ۲۵ |  | ۱۱ | جدول  |
| ۲۷ |  | ۱۲ | بازی  |

ترانه‌های زندگی

پدر و مادر عزیز، مربی گرامی



این مجموعه ویژه‌ی خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تفریحی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بریدن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطی کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک، می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افشین اعلاء، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلواتیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلواتیان
- لیتوگرافی و چاپ: مؤسسه چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضا مولازاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب، چهار راه کالج، شماره ۹۶۲، نشر عروج
- تلفن: ۶۶۷۰۱۲۹۷ و ۶۶۷۰۶۸۳۳ شماره: ۶۶۷۱۳۲۱۱



پامن بیا...

دوست من سلام.

من تلفن همراه هستم.

با این که خیلی کوچکم، ولی می‌توانم کارهای مهمی انجام

بدهم. من می‌توانم به صاحبم کمک کنم تا همیشه و در هر جا که

باشد با دیگران تلفنی حرف بزند یا برایشان پیام بفرستد.

بچه‌ها این را خوب می‌دانند که نباید با تلفن همراه

بزرگ‌ترها بازی کنند یا بی‌اجازه به آن دست

بزنند، چون ممکن است خراب شود.

اما من امروز مهمان مجله هستم و می‌خواهم با تو

به صفحه‌های رنگارنگ دوست خردسالان سفر

کنم. پس دست مرا بگیر و با من بیا ...





زهرة پورخ

قایم باشک

یک روز، یک دختر کوچولو، با دوستانش، قایم باشک بازی می‌کرد. دخترک رفت و توی شکم خالی یک درخت پنهان شد. اما هر چه منتظر شد کسی نیامد او را پیدا کند. دست آخر خسته شد سرش را از درخت بیرون آورد و گفت: «من این جا هستم، یکی بیاید و من را پیدا کند.» در همین وقت کلاغی با یک جست پرید توی درخت و تا چشمش به دخترک افتاد گفت: «برو کنار، برو کنار آمده‌ام گردویم را پیدا کنم.» دخترک گفت: «کدام گردو؟» کلاغ گفت: «همان گردویی که دیروز گم کردم و حالا صدایم کرد و گفت: بیایا پیدایم کن و مرا بخور!» دخترک گفت: «من بودم صدایت کردم بین این طوری!» و سرک کشید و فریاد زد: «من این جا هستم. یکی بیاید و پیدایم کن! این یک بازی است.» کلاغ گفت: «نه! گردوی من بود.» و یواشکی شروع کرد به گشتن. چیزی نگذشت که سروکله‌ی یک گربه پیدا شد. تا چشمش به دخترک و کلاغ افتاد گفت: «بروید کنار، بروید کنار آمده‌ام موشم را پیدا کنم.» دخترک گفت: «کدام موش؟» گربه گفت: «همان موش بازیگوشی که دیروز از دستم فرار کرد و حالا صدام کرد و گفت: بیایا پیدایم کن.» دخترک گفت: «من بودم صدا کردم، این طوری ...» و دوباره سرک کشید و فریاد زد: «من این جا هستم، یکی بیاید و پیدایم کند. این یک بازی است.» گربه خودش را توی درخت جا داد و یواشکی شروع کرد به گشتن. در همین وقت یک جوجه تیغی یک راست آمد توی شکم درخت و فریاد کشید: «بینم، بینم سیبم کجاست؟» دخترک گفت: «کدام سیب؟» جوجه تیغی گفت: «همان سیبی که دیروز گم شد و قل‌قل از دستم فرار کرد و حالا صدایم کرد و گفت: بیایا



من این جا هستم بیا و پیدایم کن!، کلاغ قاقار خندید و گفت: «گردو شاید ولی این جا از سیب خبری نیست.»
گربه دمی جنباند و گفت: «فقط یک موش بازیگوش این جا قایم شده!» دخترک، چپ‌چپ به کلاغ و گربه و
جوجه تیغی نگاه کرد و گفت: «گردو نبود، موش هم نبود، سیب هم نبود. فقط من بودم که فریاد کشیدم! آهای!
یکی بیاید و پیدایم کند.»

کلاغ این طرف و آن طرف پرید و گفت: «مطمئن مطمئنم که یک گردو صدایم کرد.»
گربه، این طرف و آن طرف خزید و گفت: «من هم مطمئن مطمئنم که یک موش بود.»
جوجه تیغی دوروبر خودش چرخی زد و گفت: «سیب من بود!» که یکهو یک تیغ جوجه تیغی
خورد به دم گربه. گربه چنگی زد و پرید عقب و افتاد روی کلاغ، کلاغ قاری کرد و به گربه نوک
زد. دخترک که ازهای و هوی و وای و ووی آن‌ها خسته شده بود، یواشکی از توی شکم درخت
بیرون آمد رفت پشت یک درخت دیگر قایم شد و گفت: «آهای من این جا هستم.»
یکی بیاید و پیدایم کند، کلاغ از جا جست و گفت: «گردوی من است. گردوی
من است.» و پرواز کرد و رفت. گربه دمش را توی هوا تاب داد و گفت: «نه
نه موش بازیگوش من است.» و از توی شکم درخت دوید بیرون. جوجه تیغی
دوید و جیغ کشید: «سیب من! سیب من کجایی؟» و از توی درخت آمد بیرون.
آن وقت دوباره دخترک ماند و شکم خالی درخت!





نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



۲

۹

۸

۳

۷

۴

۶

۵



فرشته‌ها

دایی عباس برایم تعریف کرد که امام همیشه زودتر از دیگران سلام می‌دادند. حتی وقتی که کسی کوچکتر از امام بود، باز هم امام سعی می‌کردند زودتر سلام بگویند.

من و دایی عباس قرار گذاشتیم تا با هم مسابقه بدهیم و ببینیم کدام ما زودتر سلام می‌دهد. وقتی پدرم وارد خانه شد، من و دایی عباس هر دو با هم سلام گفتیم. وقتی پدر و مادرم ماجرای مسابقه‌ی من و دایی عباس را فهمیدند، تصمیم گرفتند آن‌ها هم با ما مسابقه بدهند.

همین موقع زن‌دایی و حسین آمدند. زن‌دایی داشت کفش‌هایش را در می‌آورد که حسین زودتر از او آمد توی اتاق و ما همه با هم به حسین سلام گفتیم! حسین خندید، همه از خنده‌ی حسین خنده‌شان گرفت و حواسشان پرت شد، وقتی زن‌دایی آمد توی اتاق من زودتر از بقیه سلام گفتم و برنده شدم!





است تازگی



حمید هنرجو

خسته نباشی
پروانه‌ی شاد
هم صحبت برگ
همبازی باد

تو چند روز است
مهمان مایی
اما نگفتی
اهل کجایی؟

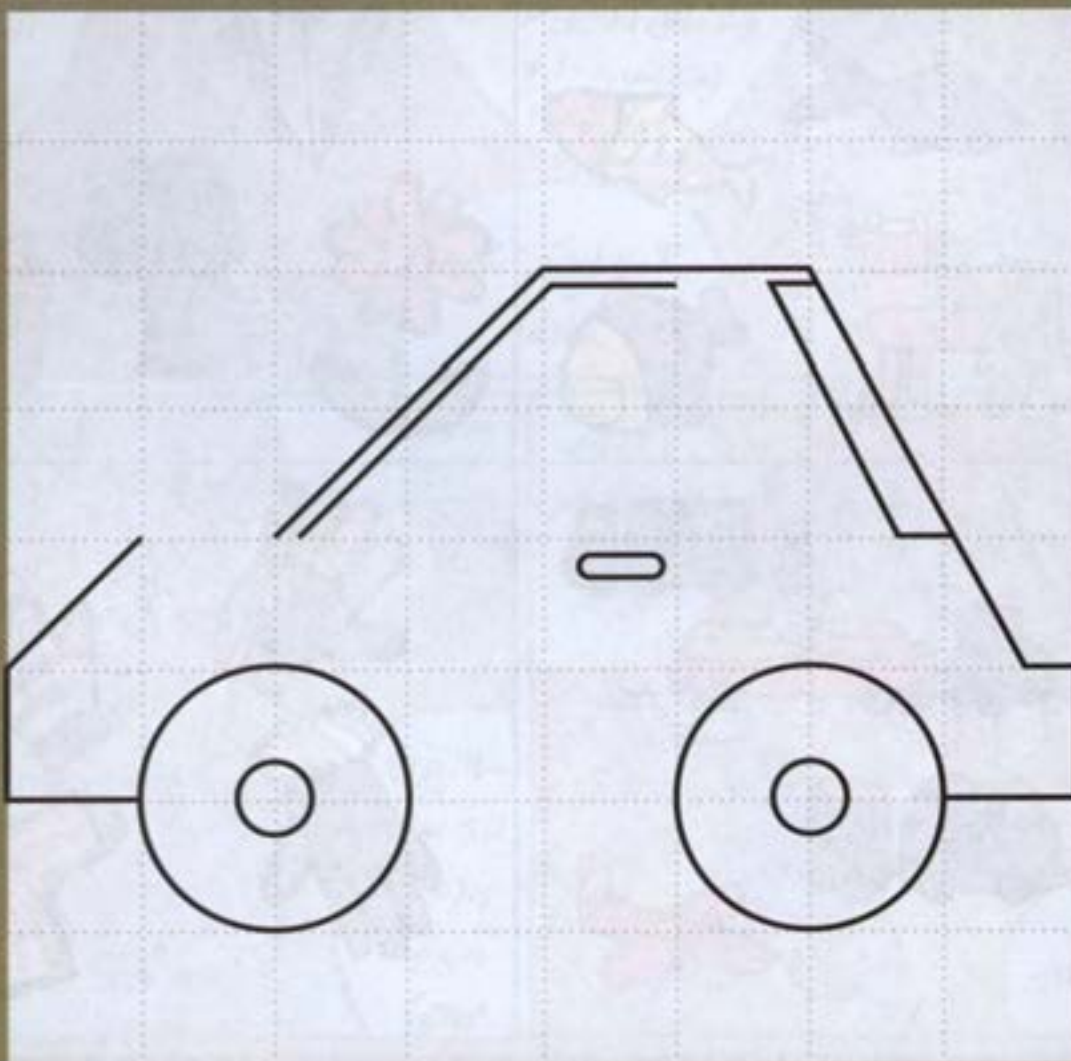
خسته نباشی
از این همه کار
یک خانه‌داری
بالای دیوار

خیلی پر تو
نرم و قشنگ است
رنگین کمان است
چون هفت رنگ است





جدول را کامل و رنگ کن.



در هر قسمت دور شکلی که مثل بقیه
نیست خط بکش.



بازی





ساکت!
اگر نتونی باید جمع
کنید و بربید!
اگر تو نشستی بیزی
من جمع می‌کنم و
می‌خورم!



آله تو این یک هفته بتونی
غذایی بیزی که نه شیرین باشه
و نه ترش، نه نمک داشته باشه
و نه فلفل اما خیلی خوشمزه
باشه اجازه دارید
اینجا بنشیند!



آخه این که امکان
نداره!



ببین
چه
خوشمزه!

اول مرغ رو
می‌پزم...

حالا چون
بوی بزی
می‌ده توش
آب لیمو
می‌ریزم...



باید زودتر
دست به کار
شتم و سعی
کنم...

ای بابا
آخه چه جوری...







اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگترتان به مجله‌های شما دست نزنند اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



نام
نام خانوادگی
تاریخ تولد
تحصیلات
نشانی
کد پستی
تلفن
شروع اشتراک از شماره
تا شماره
امضاء

قابل توجه متقاضیان خارج از کشور
بهای یک شماره هفتگی دوست
خاور میانه (کشورهای همجوار) ۱۰۰۰۰ ریال
اروپا، افریقا، ژاپن ۱۱۰۰۰ ریال
امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰۰ ریال
بستگان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
که در ایران سکونت دارند، می‌توانند مبلغ فوق را به
حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ - هر ماه ۴
شماره - هر شماره ۲۷۵۰ ریال
مبلغ اشتراک را به حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهارراه حافظ، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ قابل
پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۱۲۳۶۴۵۷۷
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



کانگورو



اره



جوجه تیغی



کوآلا



درخت



یکی بود، یکی بود. غیر از خدا هیچ کس نبود.



روی یک

سبز و زیبا،



مشغول بازی بود که صدایی شنید. انگار یک نفر



می‌خواست

را با



ببرد.



فریاد زد و کمک خواست.



صدای



را شنید و با عجله به طرف



آمد.



همین که دید یک نفر می‌خواهد



را



کند، فریاد زد و کمک خواست.



صدای



را شنید و با عجله به طرف  آمد.

وقتی  دید که یک نفر می‌خواهد  زیبا و سبز جنگل را  را

کند، عصبانی شد و تیغ‌هایش را بلند کرد. کسی که می‌خواست درخت را  کند،  را

را دید. از ترس  را به زمین انداخت و پا به فرار گذاشت.  خوش حال و

خندان از  پایین آمد.

،  را برداشت و آن را توی دریاچه انداخت تا دیگر هیچ کس نتواند با آن  را

زیبا را ببرد. این‌طوری دوباره همه چیز مثل قبل شد.  مشغول بازی شد.  را

و  هم رفتند دنبال کارشان!



قصه‌ی نیوانان



پدر گفت: «حمام کردن خیلی خوب است. نگاه کن!»



اورانگوتان مادر گفت: «وقت حمام است.» اما بچه اورانگوتان، حمام کردن را دوست نداشت.



پدر از یک شاخه‌ی درخت آویزان شد و شروع کرد به شستن سرش!

۴

مادر و بچه اورانگوتان با تعجب
کارهای پدر را تماشا می کردند.



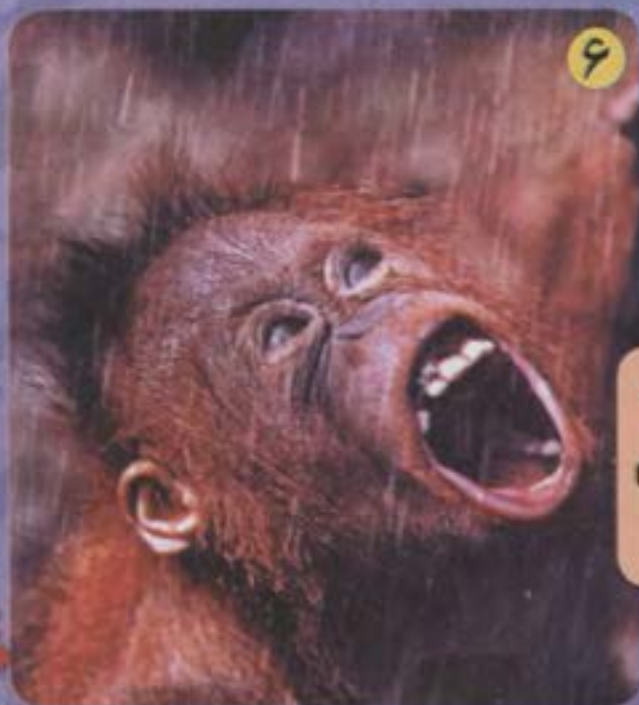
۵

مادر گفت: «حالا نوبت تو است. برو توی آب.»
اما بچه اورانگوتان محکم مادرش را چسبید!



۶

همین موقع باران تنیدی بارید. بچه
اورانگوتان، زیر باران، هم، بازی کرد، هم
حمام کرد و هم حسابی آب خورد!

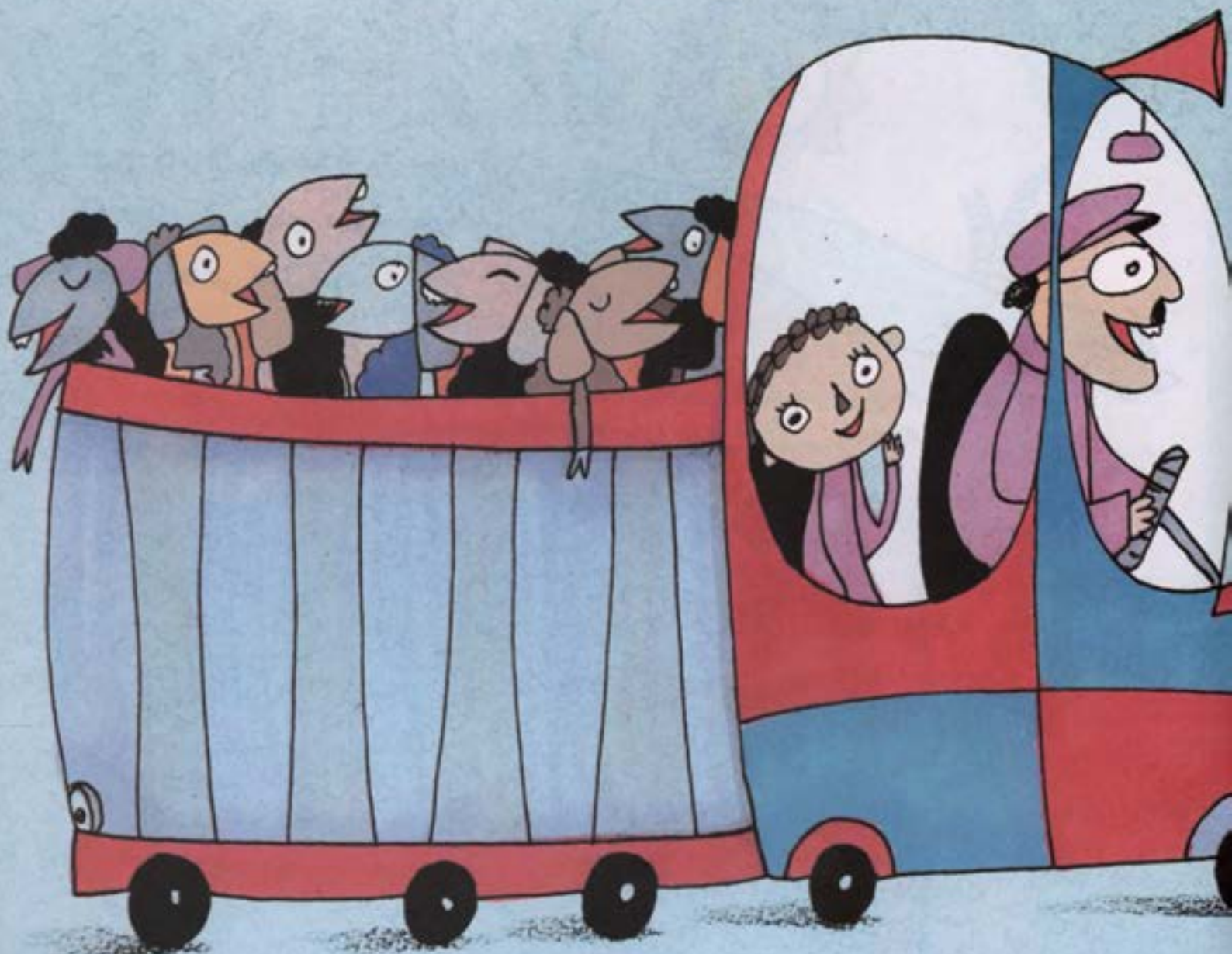


پدر من...



پدر من رانده‌ی کامیون است. او یک کامیون سبز دارد. یک بار من و پدرم به یک روستا رفتیم. مردم روستا می‌خواستند گوسفندهایشان را به ده بالا ببرند. آن‌ها همه‌ی گوسفندها را پشت کامیون پدرم سوار کردند. آن روز من و پدرم خیلی خندیدیم. گوسفندها ماشین سواری را دوست داشتند. آن‌ها خوش حال بودند و هی بعب می‌کردند! وقتی به خانه برگشتیم، پدرم مجبور شد پشت کامیون را بشوید، چون گوسفندها، از خوش حالی حسابی خرابکاری کرده بودند!

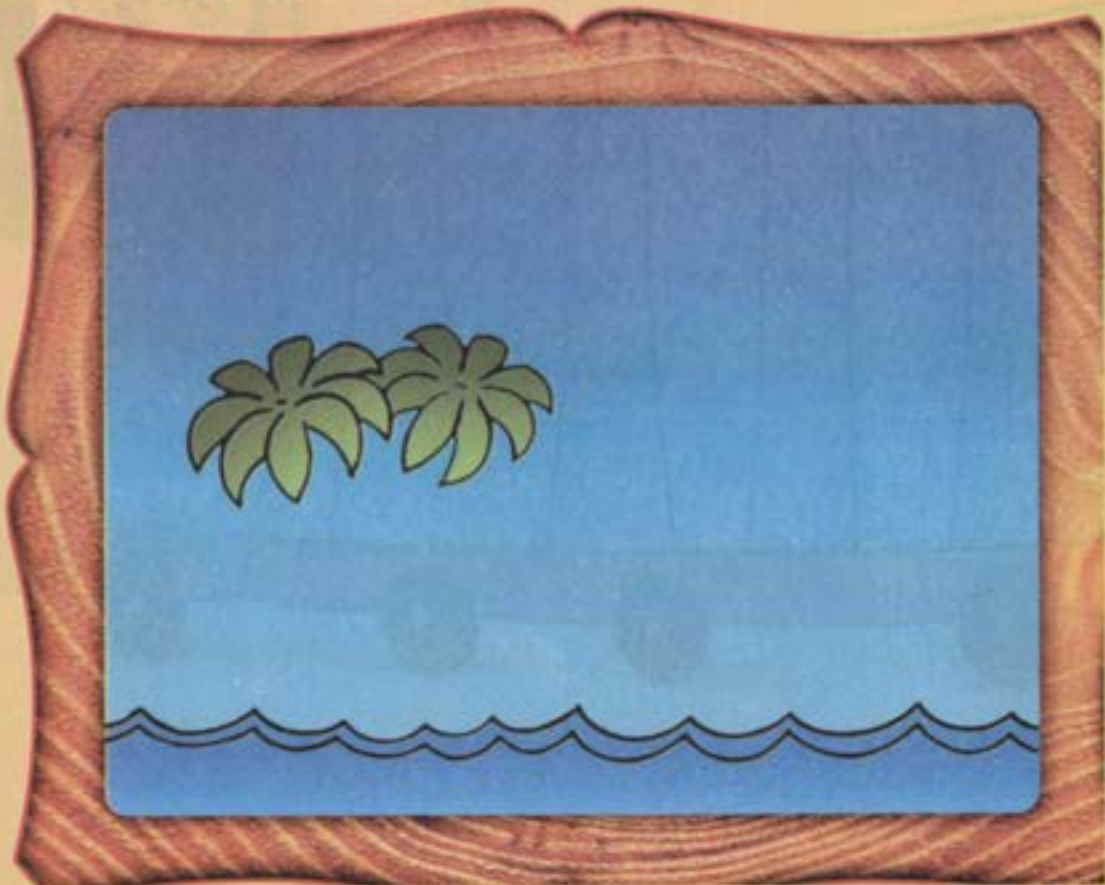




کار دستي



شکل‌ها را از روی خط قرمز قیچی کن.
شکل‌ها را در جای مناسب بچسبان تا
تابلوی نقاشی کامل شود.



دوست خردسالان

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هر ماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرمایید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۰۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نمایندگی چاپ و نشر عروج تلفن: ۲۳۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوه‌ی ارسال مجلات یا شماره تلفن ۰۲۱/۶۶۷۰۶۸۳۳ در میان بگذارید.

فرم اشتراک

نام :

نام خانوادگی :

تاریخ تولد :

نشانی :

کد پستی :

تلفن :

شروع اشتراک از شماره :

تا شماره :

امضاء



نشانی فرستنده:



جای تمبر

نشر و
توزیع

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

دوست
خردسالان

ترانه‌های زندگی

«مصطفی رحماندوست»

تیش، تیش، تیش گرفته
یک جا آتیش گرفته

هوا رو ببین، کبوده
کبودی مال دوده
تیش تیش تیش گرفته
وای چرا آتیش گرفته

کارها رو قاطی کرده
بی احتیاطی کرده
حواس درست نداشته
شیر گاز و باز گذاشته

بازی بازی بازی کرده
روده درازی کرده
وای وای وای چه کارا!
بازی با گاز؟ و اوایلا!
ببو، ببو، بو، بوقانی
ماشین آتش نشانی



